

تاریخ پیدایش اول ماه مه؛ روز جهانی کارگر

خسرو باقری

اهمیت روز اول ماه مه از خصلت بین‌المللی آن ناشی می‌شود. زیرا زحمت‌کشان سراسر جهان، در یک روز، برای مطرح کردن خواسته‌های مشترک خود دست از کار می‌کشند، راه‌پیمایی و همایش برگزار می‌کنند. در این مقاله کوشش شده ضمن بررسی مسایل جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری در اواخر سده‌ی نوزدهم، چگونگی پیدایش برگزاری مراسم اول ماه مه شرح داده شود و گوشه‌هایی از مبارزات زحمت‌کشان برای دستیابی به شرایط کار بهتر در معرض دید خوانندگان قرار گیرد.

الف: اوضاع جهان صد سال پس از انقلاب کبیر فرانسه

در سال ۱۸۸۹، جمهوری فرانسه عده‌ای را از سراسر جهان برای شرکت در نمایشگاه بین‌المللی که به مناسبت صدمین سالگرد سرنگونی رژیم فتودالی و به قدرت رسیدن بورژوازی فرانسه برپا می‌شد، دعوت کرد. دولت‌های سایر کشورها که همگی به‌جز سوئیس و ایالات متحده‌ی آمریکا دارای رژیم سلطنتی بودند، علی‌رغم برخی مخالفت‌ها به این دعوت پاسخ مساعد دادند و نمایندگان اعزام داشتند. حتی دولت روسیه‌ی تزاری نیز نمایندگان فرستاد. در واقع دیگر از خطر سرایت انقلاب فرانسه باکی نبود زیرا در اغلب کشورهای دیگر نیز بورژوازی به پیروزی دست‌یافته بود.

با پیروزی تقریباً جهانی بورژوازی، دوران نوینی از جنبش کارگری آغاز شد. طی نیمه‌ی اول سده‌ی نوزدهم، جنبش‌های توده‌ای در اکثر موارد با مبارزات بورژوازی لیبرال از جمله مبارزه برای کسب اخذ رأی عمومی، مبارزه برای کسب استقلال ملی یا وحدت کشور و غیره درهم آمیخته بود. عکس این نیز صادق بود یعنی در برخی موارد بورژوازی لیبرال با جنبش‌های توده‌ای پیوند داشت. اما از سال ۱۸۷۰، تقریباً در تمامی کشورهای اروپا و در مستعمرات سابق آن‌ها در آمریکای شمالی و جنوبی، سرمایه‌داری و طبقه‌ی بورژوازی، هرچند به‌طور نابرابر، به پیروزی دست یافته بودند و رژیم‌های موجود کم‌کم ناچار شده بودند اکثر اصلاحات سیاسی مورد نظر انقلاب فرانسه را بپذیرند، از آن جمله است: تفویض قوه‌ی مقننه به مجالس انتخابی از طریق آرای عمومی یا حق رأی محدود به پرداخت کنندگان عوارض ویژه، اجازه‌ی فعالیت احزاب سیاسی، آزادی نسبی مطبوعات، کاهش نقش امتیازات اشرافیت.

در نتیجه پرتلاریا نیز که قبلاً در آن جنبش‌ها با انقلابیون بورژوازی همکاری کرده بود، کم‌کم ناچار شد سازمان‌های ویژه‌ی کارگری ایجاد نماید و با متحدان سابق خود رودررو قرار گیرد.

بدیهی است که این تحول در همه جا یکسان نبود. میان رژیم موجود روسیه که در آن نه مجلسی وجود داشت و نه از آزادی خبری بود و انگلستان، آلمان، کشورهای اسکاندیناوی یا فرانسه تفاوت بسیار بود. رشد سرمایه‌دای موجبات توسعه‌ی فوق‌العاده‌ی صنعت بزرگ و بازرگانی و همچنین پدیده‌ی نوین تمرکز قدرت اقتصادی در دست عده‌ای معدود را فراهم می‌ساخت. در حالی که در سال ۱۸۰۰، انگلستان و فرانسه تنها کشورهای صنعتی با اهمیت بودند. در سال ۱۸۸۹ در کلیه‌ی کشورهای اروپا و آمریکا صنایع بزرگ ایجاد شده بود و میلیون‌ها دهقان که از زمین‌های خود بیرون رانده شده بودند نیروی کار خود را در مجتمع‌های صنعتی اعجاب‌انگیز عرضه می‌کردند.

به‌علاوه، در حالی که در گذشته صاحبان صنایع، بازرگانان موفق بودند که سرمایه‌ای گرد آورده و می‌توانستند خود را از یک‌دیگر مستقل بدانند، شکوفایی صنایع بزرگ موجب توسعه‌ی اعتبارات و بانک‌ها گردید. دوران کار در خانواده به‌سر آمده بود و اقتصاد کارتل‌ها و تراست‌ها آغاز شده بود. پدیده‌ی درخوراهمیت دیگر مسأله‌ی مهاجرت بود. در حالی که در گذشته مهاجرت به «مستعمرات»، کار تعدادی ماجراجو یا پروتستان‌های تحت آزار و ستم بود، در سده‌ی نوزدهم میلیون‌ها مهاجر سرزمین‌های خود در ایتالیا، انگلستان و آلمان را که دیگر قادر به تأمین معاش آن‌ها نبود ترک کردند و نیروی کار خود را در اختیار صنایع روبه‌گسترش آن‌سوی اقیانوس اطلس قرار دادند.

توسعه‌ی عظیم صنعت بزرگ و به تبعیت از آن رشد پرتلاریا، با بهره‌کشی شدید، مزدهایی تا سرحد امکان پایین، ساعات کار بسیار طولانی، فقدان هرگونه تأمین اجتماعی و غیره همراه بود.

ایجاد فروشگاه‌های اختصاصی در مؤسسات که در آن اجناس به‌طور نسیه به کارگران فروخته می‌شد و آن‌ها مجبور به خرید آن بودند وضع کارگران را وخیم‌تر می‌ساخت زیرا همیشه به این فروشگاه‌ها مقروض بودند و به این خاطر امکان ترک موسسه و جستجوی کار بهتر در نقاط دیگر را

نداشتند. «مبارزات آزاد بود اما گرسنگی، فقر و سرما نیز آزاد بود». جمله‌ی بالا از یک کارگر انقلابی نیست. این گفته‌ی «وینستون چرچیل» است که دوران جوانی خود را توصیف می‌کند.

بنابراین طبیعی بود که در چنین شرایطی، پرولتاریا کم‌کم در صدد متشکل ساختن خود در گروه‌بندی‌های مستقل برآید تا از این طریق سطح زندگی خود را بالا ببرد. این گروه‌بندی‌ها دیگر علیه رژیم فئودالی نبودند بلکه با ستم‌گران سرمایه‌دار در تضاد قرار می‌گرفتند. در این دوران، با رشد سرمایه‌داری، جنبش‌های کارگری نیز بر اثر آن شکل گرفت و در سرتاسر اروپای سرمایه‌داری، سازمان‌های فدراتیو که سندیکاها یا اتحادیه‌های صنفی را دربرمی‌گرفتند، و در اغلب موارد به‌طور غیرقانونی ایجاد شده بودند و هم‌چنین احزاب کارگری که برنامه‌ی آن‌ها مبتنی بر حذف بهره‌کشی انسان از انسان بود تشکیل گردیدند. در آلمان حزب سوسیالیست در سال ۱۸۷۵ ایجاد شد. حزب سوسیالیست در اتریش در سال ۱۸۸۸، در روسیه در سال ۱۸۸۴، در بلغارستان در سال ۱۸۹۱، در ژاپن در سال ۱۸۸۲، در نروژ در سال ۱۸۸۷ و در دانمارک در سال ۱۸۹۰ ایجاد شدند.

بنابراین در سال ۱۸۸۹ در کلیه‌ی کشورهای که سرمایه‌داری رشد کرده بود، احزابی که خود را «کارگری» اعلام می‌کردند و هم‌چنین گروه‌بندی‌های صنفی که برسر یک آرمان یعنی بهبود شرایط زندگی پرولتاریا وحدت نظر داشتند، ایجاد شده بود. اما وجود ده‌ها حزب کارگری و هزاران سازمان صنفی در سراسر جهان نباید موجب شبهه گردد، زیرا از یک سو تمامی احزاب و گروه‌های صنفی تنها اقلیت کوچکی از کارگران را در درون خود گرد آورده بودند و از سوی دیگر برسر اهداف و طرق نیل به آن، میان آن‌ها عمیقاً اختلاف نظر وجود داشت. در کلیه‌ی کشورهای اروپایی و آمریکایی نمایندگان سه گرایش عمده را باز می‌یابیم:

۱. مارکسیست‌ها

آن‌ها فعالانه در جهت تشکیل «احزاب طبقاتی» که توان گردهم‌آوری تعداد هرچه بیشتر پرولترها را چه در زمینه‌ی اقتصادی و چه در عرصه‌ی سیاسی داشته باشند، فعالیت می‌کردند. به اعتقاد آن‌ها امکانات فعالیت همیشه به میزان نفوذ سازمان طبقه‌ی کارگر بستگی دارد. آن‌ها بر این عقیده بودند که تنها انقلاب اجتماعی است که می‌تواند پرولتاریا را از بند آزاد سازد اما طرفدار شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز» نبودند. به همین دلیل با سرسختی برای اصلاحات سیاسی یا اقتصادی فوری مبارزه می‌کردند زیرا به نظر آن‌ها این اصلاحات نه تنها شرایط زندگی طبقه‌ی کارگر را بهبود می‌بخشید بلکه برای «حزب» نیز امکان رشد و بسیج هرچه وسیع‌تر پرولتاریا را فراهم می‌ساخت. با وجود این، آن‌ها هیچ‌گاه هدف و طرق نیل به هدف را با هم مخلوط نمی‌کردند و همیشه به‌طور آشتی‌ناپذیری با کلیه‌ی گرایش‌هایی که آن‌ها را به نیروی کمکی احزاب بورژوازی مبدل می‌ساخت مخالفت می‌ورزیدند. «مارکسیست‌ها» که در دوران حیات مارکس، نفوذشان اندک بود در کلیه‌ی احزاب کارگری که در دوره‌ی مورد نظر ما ایجاد شدند اکثریت داشتند و این امر تا جنگ بین‌الملل اول در سال ۱۹۱۴ ادامه یافت.

۲. اصلاح‌طلبان

برخی از مبارزان کارگری که ضعف سازمان‌های کارگری را مشاهده می‌کردند بر تاکتیک اتحاد با احزاب بورژوازی تأکید می‌ورزیدند و به تبعیت از آن‌ها برای آزادی‌های سیاسی و کسب حق رأی عمومی مبارزه می‌کردند (در آن زمان تقریباً در کلیه‌ی کشورهای اروپایی حق رأی براساس پرداخت نوعی مالیات بود و بنابراین تنها ثروتمندان حق رأی داشتند). آن‌ها هم‌چنین در انتخابات شرکت می‌کردند و نامزدهای کارگری معرفی می‌نمودند و در هر موردی که این نامزدها هیچ‌گونه شانس برای انتخاب شدن نداشتند (و عموماً چنین بود) از آن نامزد بورژوازی که کم‌تر از همه محافظه‌کار بود پشتیبانی می‌کردند. به عقیده‌ی آن‌ها، با استفاده از موفقیت‌های انتخاباتی، می‌بایست در مجلس، برای تصویب قوانین حمایت‌کننده از کار مبارزه کرد و شرایط زندگی اقشار زحمت‌کش را بهبود بخشید. اختلاف اصلاح‌طلبان با مارکسیست‌ها به‌طور عمده برسر این بود که آن‌ها تمایز قایل شدن میان حزب پرولتاریا و حزب مترقی بورژوازی را بی‌فایده می‌دانستند. در واقع مارکسیست‌ها نیز مانند اصلاح‌طلبان هوادار مبارزه‌ی انتخاباتی و مبارزه‌ی در مجلس بورژوازی بودند اما آن‌ها عدم تمایز میان منافع بورژوازی و منافع طبقه‌ی کارگر را امری خطرناک می‌شمردند. بعدها بسیاری از رهبران اصلاح‌طلبان به‌طور درست مواضع بورژوازی را اختیار کردند و در بسیاری از موارد به عوامل سرکوب جنبش انقلابی مبدل شدند.

۳. هواداران مبارزه در عرصه‌ی اقتصادی

این‌ها به دو گرایش ظاهراً مخالف تقسیم می‌شوند:

- **سندیکالیست‌ها** که نظام سرمایه‌داری را می‌پذیرند. برخی مبارزین کارگری معتقدند که بورژوازی آن‌چنان محکم و استوار عنان قدرت را در اختیار دارد که تصویب هیچ‌گونه قانون مساعد به حال کارگر را نخواهد پذیرفت. به‌علاوه، حتی اگر معجزه صورت گیرد و چنین قوانینی هم به تصویب برسد، اهمیت چندانی نخواهد داشت زیرا به مرحله‌ی اجرا درخواهد آمد. به این علت، نمایندگان گرایش مذکور، مبارزه‌ی سیاسی را حقیر می‌شمارند و در عوض سازمان‌دهی کارگران و مبارزه‌ی حتی قهرآمیز در عرصه‌ی اقتصادی را توصیه می‌کنند.

این گرایش اهمیت زیادی کسب کرد زیرا رشد سندیکاها در انگلستان و ایالات متحده که میلیون‌ها کارگر را دربر می‌گیرند از گرایش مذکور نشأت گرفته است. اما خصلت صنفی «اتحادیه‌ها» امکانات عمل آن‌ها را محدود ساخت و حتی اکثر این اتحادیه‌ها خصلت ارتجاعی پیدا کردند. این اتحادیه‌ها به سمت دفاع از منافع اعضای خود گرایش پیدا کردند و در نتیجه در برخی موارد درحالی‌که توسعه‌ی ماشینیسیم تعداد کارگران ساده را افزایش می‌داد آن‌ها فقط کارگران متخصص را به عضویت می‌پذیرفتند. به عنوان مثال رهبر سندیکای کارگران زن کبیریت سازی‌های لندن از سایر سندیکاها گله کرده بود که نسبت به اعتصاب آن‌ها در سال ۱۸۹۰ بی‌تفاوت مانده‌اند و گوشزد می‌کرد که حالا دیگر با توسعه‌ی ماشین‌آلات جدید ظرف ۱۵ روز می‌توان کارگران جدیدی تربیت کرد.

در بسیاری موارد این سندیکاهای محافظه‌کار به این بهانه که زنان ممکن است با مزد کم‌تری حاضر به کار شوند از پذیرفتن آن‌ها خودداری می‌کردند. بورژوازی توانست این سندیکاهای صرفاً صنفی را روردروری هم قرار دهد و از این تضاد بهره بگیرد.

• **آنارشیست‌ها**

تعداد آن‌ها به‌طور شگفت‌آوری همیشه اندک بوده است، حتی در ایتالیا و اسپانیا، اما نفوذ آن‌ها بر ایدئولوژی و فعالیت جنبش کارگری محقق است. گرچه قریب است اما اثر کلام آن‌ها هم در محافظه‌کارترین جنبش‌های اصلاح‌طلبانه به چشم می‌خورد و هم در جنبش‌های زیر نفوذ نظریات مارکسیستی. نظریه‌های آنارشیستی، مبارزه در عرصه‌ی سیاسی و حتی اصل احزاب بزرگ دارای تشکیلات را هم محکوم می‌ساختند. به همین سبب آنارشیست‌ها هوادار «اعتصاب عمومی» بودند. البته نه به‌عنوان وسیله‌ای برای دست‌یافتن به بهبود شرایط زندگی و کار بلکه به‌نظر آن‌ها «اعتصاب عمومی» ناگزیر به «شب موعود» می‌انجامد که زوال دولت و کار مزدوری را موجب می‌شود. آن‌ها با هرگونه فعالیت موضعی مخالف بودند. به عقیده‌ی آن‌ها بهبود شرایط زندگی و کار زحمت‌کشان حتی ممکن است زمان دگرگونی بزرگ را به تأخیر بیندازد و از این نظر آن‌ها با تظاهرات اول ماه مه مخالفت می‌ورزیدند. از یک سو این تظاهرات در ابتدا به منظور پیش‌برد قوانین کار برپا می‌شد (یکی از رهبران آنارشیست‌ها می‌نویسد: قبول مذاکره با بهرکش‌ها یعنی پذیرفتن حق بهره‌کشی آن‌ها) و از سوی دیگر سازمان دادن تظاهراتی در سطح بین‌المللی با یک هدف مشخص، بی‌شک متضمن وجود جنبش‌های سازمان‌یافته‌ی قدرت‌مند در همه‌ی کشورها بود. در همین رابطه، هنگامی که در کنگره‌ی لندن برای نخستین بار فکر یک تظاهرات بین‌المللی توسط نمایندگان بلژیکی به میان کشیده شد، یکی از رهبران آنارشیست‌ها پیشنهاد کرد که به‌جای آن یک اعتصاب عمومی نامحدود در روز گشایش نمایشگاه بین‌المللی پاریس در سال ۱۸۸۹ آغاز شود. باز هنگامی که در سال ۱۸۸۹ قطع‌نامه‌ی مربوط به تظاهرات بین‌المللی به تصویب رسید یکی دیگر از آنارشیست‌ها از پیشنهاد اعتصاب عمومی دفاع می‌کرد و چون پیشنهاد او رد شد او به قطع‌نامه‌ی مربوط به اول ماه مه رأی نداد.

«آنارشیست‌ها» پس از این‌که از جنبش‌های سوسیالیستی اخراج شدند در گروه‌های کوچک معتقد به «اقدامات مستقیم» گرد آمدند. آن‌ها درست در مواقعی که حکومت‌ها در صدد تصویب قوانین سرکوب‌گرانه بودند دست به سوء قصدهایی می‌زدند و به این ترتیب کار تصویب این‌گونه قوانین را آسان می‌ساختند پس از آن آنارشیست‌ها به سازمان‌های صنفی پیوستند و در بسیاری از کشورها به رهبری سندیکاها دست‌یافتند و بدین ترتیب جنبش را به سوی آن‌چه زیر عنوان «آنارکو سندیکالیسم» معروف است سوق دادند. در کلیه‌ی کشورهایی که این‌ها برسندیکاها مسلط شدند، میان سندیکاها و احزاب کارگری گسستگی ایجاد شد و احزاب مذکور ناچار شدند تنها در عرصه‌ی سیاسی فعالیت کنند. این امر موجب تفرقه‌ای شد که بی‌شک به جنبش کارگری لطمه‌ی زیادی وارد ساخت. در اوایل قرن بیستم، هنگامی که آنارکو سندیکالیست‌ها برخی از سازمان‌های سندیکایی را کنترل می‌کردند، ناچار شدند مسئولیت سازمان‌دهی تظاهرات اول ماه مه را به عهده بگیرند. آن‌ها تا سرحد امکان در این روز دست به اقدامات خشونت‌آمیزی زدند و جالب توجه این بود که در تظاهرات زیر رهبری آن‌ها از همبستگی بین‌المللی اثری نبود.

ب - جنبش‌های کارگری در سال ۱۸۸۹

در آن زمان جنبش‌های کارگری آلمان، بی‌شک مهم‌ترین جنبش کارگری جهان بود. تعداد اعضای سندیکاها در این سال ۳۰۰۰۰۰ نفر بود. این رقم در سال ۱۹۱۴ به چهار میلیون نفر رسید. در همین سال ۱۸۸۹ «معدن چیان» و «ستفالی» [۱] «دست به اعتصاب زدند که ۱۸۰۰۰۰ معدن‌چی در آن شرکت کردند. جنبش کارگری فرانسه پس از کمون پاریس بکلی درهم شکسته بود. ۳۰۰۰۰ پاریسی قتل‌عام شده بودند و ده‌ها هزار نفر دیگر به «کالدونی نو» [۲] تبعید شده بودند. این جنبش در سال ۱۸۸۹، در شرایط بسیار دشواری به سر می‌برد. جنبش کارگری انگلستان در سال ۱۸۸۴ با تشکیل «فدراسیون سوسیال‌دموکراتیک» وارد مرحله‌ی جدیدی شد. اما اعضای آن در سال ۱۸۸۹، بیش از ۱۵۰۰۰ نفر نبود. در کشورهایی چون بلژیک، هلند، سوئیس، ایتالیا، اسپانیا، دانمارک، نروژ، سوئد، فنلاند، روسیه، لهستان، آمریکا، کانادا، ژاپن و استرالیا در آستانه‌ی این سال، سندیکاها شکل و جنبش‌های کارگری در مراحل نخستین خود رشد می‌کردند.

به‌طور خلاصه، در کلیه کشورهای جهان که سرمایه‌داری رشد کرده بود به موازات آن گروه‌های مقاومت، سندیکاها، احزاب سوسیالیست، مجامع و کانون‌های تبلیغ که به جریان‌های مارکسیستی یا آنارشستی یا رفرمیستی نزدیک بودند، ایجاد شدند اما اکثر این سازمان‌ها اقلیت کوچکی از جمعیت کارگری را دربر می‌گرفتند. به‌علاوه، دهقانان که بخش عظیمی از زحمت‌کشان را تشکیل می‌دادند به‌جز موارد استثنایی با جنبش سوسیالیستی تماسی نداشتند. اما به تدریج همه چیز تحول پیدا کرد و در تمامی کشورها حزب و سندیکا ایجاد شد. حزب و سندیکا پدیده‌های نوین پایان این سده به‌شمار می‌روند.

مبارزات کارگری در سال ۱۸۸۹ (صد سال پس از انقلاب کبیر فرانسه)

در سال ۱۸۸۹، احزاب سوسیالیستی و سازمان‌های کارگری هنوز دوران کودکی خود را طی می‌کردند. اما این بدان معنی نیست که کارگران فشار وحشتناکی را که به‌علت فقدان هرگونه قوانین حمایت‌کننده از کار، بر آنان وارد می‌آمد بی‌آن‌که دم بزنند تحمل می‌کردند. در آن زمان نه تنها مردها بسیار کم بود بلکه کارگران از هیچ‌گونه حمایتی در برابر زورگویی کارفرمایان برخوردار نبودند. مسأله اصلی آن‌ها بی‌کاری بود و هربار که در زمینه اقتصادی رکودی پیش می‌آمد (در سده نوزدهم، بحران‌های دوره‌ای بزرگی رخ می‌داد) کارگران بی‌اخطار قبلی و بدون دریافت غرامت از کار اخراج می‌شدند. به‌علاوه متداول بود که کارفرمایان به بهانه رقابت خارجی و فراوانی نیروی کار اساساً مردها را کاهش می‌دادند. در برخی صنایع، مردها از طریق روش «چانه زنی» تغییر می‌کرد، مثلاً کارگران گاهی از ترس این‌که مبادا به آن‌ها کار داده نشود می‌پذیرفتند که با مزد کم‌تری کار کنند. مزد زنان ۵۰ درصد و مزد کودکان ۷۵ درصد کم‌تر از مزد مردان بود. بنابراین کارفرمایان همیشه این امکان را داشتند که اگر مردها به نظرشان زیاد می‌آمد، کارگران خود را بی‌ذکر هیچ دلیلی اخراج کنند و به جای آن‌ها زنان و کودکان را استخدام نمایند. هم‌چنین در صورت نیاز، آن‌ها می‌توانستند از نیروی کار غیر محلی و حتی خارجی استفاده کنند. بدیهی است که هیچ‌گونه مقرراتی در باره‌ی بهداشت کارگاه‌ها و تصادفات ناشی از کار وجود نداشت (مگر در صورتی‌که کارگری می‌توانست خطای سنگین کارفرما را به ثبوت برساند). در صورت اعتصاب، کارفرمایان می‌توانستند به مقامات دولتی مراجعه کنند و آن‌ها نه فقط پلیس محلی بلکه در صورت لزوم ارتش را به حمایت از کارفرمایان اعزام می‌کردند. به‌محض این‌که اعتصاب مهمی رخ می‌داد، هزاران سرباز آن شهر یا منطقه را تحت اشغال نظامی درمی‌آوردند و خود را در اختیار کارفرمایان قرار می‌دادند. حتی در برخی کشورها و به‌ویژه در ایالات متحده، کارفرمایان از خدمات پلیس‌های خصوصی مسلح استفاده می‌کردند.

با این شرایط، ممکن است تصور شود که کارگران هیچ‌وقت جرأت اعتصاب نداشتند و اگر هم به چنین کاری دست می‌زدند شکست آن‌ها غیرقابل احتراز بود. اما واقعیت غیراز این بود و در بسیاری از کشورهای جهان، جنبش‌های نسبتاً مهمی پا می‌گرفت که اکثراً نیز به پیروزی می‌رسید. در دهه‌ی ۱۸۸۰ اعتصاب‌های متعددی در ژاپن، روسیه، فرانسه، ایالات متحده، بلژیک و انگلستان صورت گرفت. در بسیاری از موارد این اعتصاب‌ها برای دستیابی به مزد بیش‌تر نبود بلکه بهبود شرایط کار و حتی گاهی اوقات اهداف سیاسی مورد نظر بود. در میان خواسته‌های کارگران موضوع کاهش ساعت کار به ۸ ساعت اکثراً مطرح می‌شد. در مقابل اوج‌گیری جنبش کارگری حتی هواداران لیبرالیسم اقتصادی نیز نگران شده بودند و خواستار دخالت دولت گردیدند. اولین قانون مربوط به کار اطفال در سال ۱۸۷۳ در دانمارک به تصویب رسید که براساس آن اطفال بین ۱۰ تا ۱۴ سال نمی‌بایست بیش از شش ساعت و نیم در روز کار کنند. در سال ۱۸۷۷، در اتریش قانونی راجع به تصادفات ناشی از کار به تصویب رسید. در آلمان، برای مقابله با پیشرفت سریع سوسیالیسم، مجلس سه قانون در باره‌ی بیمه بیماری (۱۸۸۳)، تصادفات ناشی از کار (۱۸۸۴) و بازنشستگی کارگران (۱۸۸۹) را از تصویب گذراند که در زمان خود قوانین پیش‌رفته‌ای به‌شمار می‌آمد.

ث- سوابق روز اول ماه مه- مبارزه برای هشت ساعت کار در ایالات متحده

سازمان‌های کارگری آمریکا، در ابتدای کار می‌کوشیدند قانون کاهش ساعات کار را که حتی در برنامه بین‌الملل اول نیز آمده بود به تصویب برسانند. در بسیاری از ایالت‌های آمریکا، ساعات کار کارگران در استخدام دولت، کارگران موسساتی که برای دولت یا شهرداری‌ها کار می‌کردند، به هشت ساعت محدود گردید. اما این قوانین به مرحله‌ی اجرا درنیامد. قوانین مزبور پر بود از موارد خاص که به قاعده‌ی کلی تبدیل شدند و ساعات کار طولانی‌تری دوباره به کارگران تحمیل گشت. در این هنگام سازمان‌های کارگری آمریکا مبارزه در عرصه‌ی سیاسی را کنار گذاشتند و به اقداماتی برای زیر فشار قراردادن کارفرمایان به منظور دستیابی به ۸ ساعت کار روزانه روی آوردند. ما قبلاً از ضعف جنبش سوسیالیستی در آمریکا و هم‌چنین راجع به دو سازمان کارگری عمده آمریکا یعنی «شوالیه‌های کار» و «فدراسیون سندیکا‌های صنعتی و تجاری» (که بعداً به فدراسیون آمریکایی کار تبدیل شد) سخن گفتیم. فدراسیون سندیکا‌های صنعتی و تجاری در سال ۱۸۸۴ کنگره‌ای تشکیل داد و در این کنگره تصمیمی تاریخی اتخاذ گردید. براساس این تصمیم می‌بایست حرکتی عمومی به منظور دستیابی به هشت ساعت کار عادی روزانه، از اول ماه مه ۱۸۸۶، تدارک دیده شود. آن‌چه جالب توجه است خصلت نوین و سازمان‌یافته جنبش بود. تا آن زمان همیشه عادت براین بود که بر اثر کاهش مردها و

اعمال فشار از جانب کارفرمایان، کارگران به خشم می‌آمدند و برای فردای آن روز اعلام اعتصاب می‌کردند. اما این بار چنین نبود و حدود ۱۸ ماه برای تدارک اعتصاب فرصت داشتند. بدین منظور تصمیم گرفته شد که طی این مدت بیش‌ترین گردهمایی‌ها و تبلیغات، به ویژه در روزهای جشن‌های ملی ایالات متحده صورت گیرد. این تبلیغات می‌بایست در توده‌گیر کردن جنبش، جلب اعضای جدید و هم‌چنین تشکیل ذخیره‌ی مالی نقش مهمی داشته باشد. «شوالیه‌های کار» به شرکت در این جنبش دعوت شدند و آن‌ها این دعوت را پذیرفتند. سازمان‌های سوسیالیستی نیز هرچند دعوت نشده بودند با شور فراوان به جنبش پیوستند زیرا مطالبه‌ی ۸ ساعت کار یکی از مواد اصلی برنامه‌ی آن‌ها بود. گروه‌های آنارشیستی در ابتدای کار به این جریان اعتنایی نکردند. این عدم توجه هم به علل اصولی و هم به دلایل تاکتیکی بود. از نظر اصولی به اعتقاد آن‌ها درخواست محدود کردن ساعات کار به ۸ ساعت بدین معنی است که کارفرمایان طی این ۸ ساعت حقی بر کارگران دارند. از نظر تاکتیکی آن‌ها روش‌هایی را که به وسیله‌ی سندیکاها به کار می‌رفت زیاد از حد مطابق با موازین قانونی و حتی مانعی در راه بسیج توده‌ها می‌پنداشتند. با وجود این از ماه آوریل اکثر آنارشیست‌ها بالاخره پذیرفتند که با شعارهای خاص خود به جنبش بپیوندند اما به هر صورت نقش آن‌ها اندک بود.

آغاز موفقیت‌آمیز جنبش و اخلاص‌گری در شیکاگو

بنابراین کارفرمایان تا روز شنبه اول ماه مه ۱۸۸۶ فرصت داشتند که ساعات کار را به ۸ ساعت کاهش دهند و تا قبل از این موعد بنا نبود اعتصابی صورت گیرد. اما به دلایل دیگر از نخستین ماه‌های سال اعتصاباتی صورت گرفت و به طور کلی اوضاع متشنج بود. تا ماه آوریل حدود ۳۰ هزار کارگر به خواسته‌های خود در مورد ۸ ساعت کار عادی روزانه دست یافته بودند اما به طور کلی کارفرمایان از مذاکره با سندیکاها اجتناب می‌ورزیدند زیرا مذاکره را به معنی به رسمیت شناختن آن‌ها می‌دانستند. به هر صورت در روز سوم ماه مه یعنی با به سرآمدن فرصتی که برای کارفرمایان تعیین شده بود، در سراسر ایالات متحده پنج هزار اعتصاب با شرکت ۳۵۰۰۰۰ کارگر آغاز شد. البته با توجه به این که تعداد زحمت‌کشان ایالات متحده به ۱۵۰۰۰۰۰ نفر می‌رسید، این رقم اندک بود. اما ترس از ادامه‌ی جنبش و پیوستن تعداد بیش‌تری از زحمت‌کشان به آن موجب شد که حکومت به سیاست همیشگی خود یعنی اخلاص‌گری دست بزند. در روز اول ماه مه پلیس به‌سوی تظاهرکنندگان در «میل‌واکی» «Milwaukee» آتش گشود و ۹ نفر کشته شدند. در روز سوم ماه مه «پلیس خصوصی» در شیکاگو به سوی اعتصاب‌کنندگان تیراندازی کرد و شش نفر به قتل رسیدند. لازم به تذکر است که این تیراندازی در مقابل کارخانه‌ی «مک‌کورمیک» «Mac Cormick» صورت گرفت که در آن اعتصاب از ماه فوریه آغاز شده بود و با مسأله‌ی ۸ ساعت کار و جنبش ماه مه هیچ‌گونه ارتباطی نداشت. گروه‌های آنارشیستی به دام این اخلاص‌گری افتادند و اعلامیه‌هایی برای تظاهرات در فردای آن روز پخش کردند. در این اعلامیه‌ها از کارگران خواسته شده بود که در این تظاهرات مسلح شرکت کنند. فردای آن روز تظاهرات به آرامی انجام شد و کسی مسلح نبود. در پایان میتینگ پلیس به تظاهرکنندگان حمله کرد و در این هنگام بمبی منفجر شد که بر اثر آن دو پاسبان به قتل رسیدند و شش پاسبان دیگر مجروح گردیدند که بعداً در بیمارستان درگذشتند. پلیس به سوی تظاهرکنندگان آتش گشود و تعدادی از آن‌ها کشته شدند. این واقعه سرآغاز سرکوب بود. در سراسر ایالات متحده، دولت اقدام به دستگیری فعالین محافل آنارشیستی، سوسیالیستی و سندیکایی (حتی معتدل‌ترین آن‌ها) نمود. رژیم حاکم می‌کوشید اذهان عمومی را نسبت به اعتصابیون مشوب ساخته و وانمود کند که آن‌ها انگیزه‌های جنایت‌کارانه دارند. آمریکای آزاد در معرض خطر بود. بدیهی است که در این شرایط ادامه‌ی اعتصاب دشوار گردید و در بسیاری موارد کارگران ناچار شدند از ادامه‌ی مبارزه دست بکشند. در برخی موارد و به‌ویژه در شیکاگو کارفرمایان برای انتقام گرفتن از جنبش، تمامی کارگران خود را اخراج کردند و کارگران جدید استخدام نمودند. با بی‌کاری شدیدی که حکم‌فرما بود و هم‌چنین به علت ورود مهاجرین جدید در جستجوی کار، تعویض کارگران آسان بود.

جنبش ماه مه به علت سوءقصدی که در شیکاگو صورت گرفت با شکست مواجه شد و زحمت‌کشان به خواسته‌های خود دست نیافتند. اما از سوی دیگر چون دولت این واقعه را یک توطئه قلمداد کرده بود در پی کسانی بود که آن‌ها را به عنوان عاملان توطئه معرفی کند. شب بعد از واقعه مأموران انتظامی به دفتر یک روزنامه‌ی آنارشیستی ریختند و ۸ نفر را دستگیر نمودند. محاکمه این عده از ۱۶ ماه مه آغاز شد و تا ۲۰ اوت ادامه یافت. بدون این که جرم این عده به ثبوت برسد، هیئت منصفه همگی آن‌ها را به اعدام محکوم کرد. این حکم غیرمنصفانه موجب شد که حتی سندیکاها نیز که می‌کوشیدند حساب خود را از آنارشیست‌ها جدا نگاه دارند، نتوانستند سکوت کنند و «شوالیه‌های کار» در کنگره‌ی خود در شهر «ریچموند» «Richmond» به این حکم اعتراض کردند. حتی در کشورهایی نیز نسبت به این رأی غیر منصفانه اعتراض شد. بالاخره حکم اعدام سه نفر از آن‌ها لغو گردید، یکی از آن‌ها در زندان خودکشی کرد و چهار نفر بقیه در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷ در زندان شیکاگو اعدام شدند. شش هزار نفر از اهالی شیکاگو، علی‌رغم حضور پلیس در مراسم تشییع پیکر آن‌ها شرکت کردند. ۶ سال بعد فرماندار جدید «ایلینویز» «Illinois» پس از بررسی اسناد و مدارک این محاکمه احکام مزبور را لغو کرد و سه نفر باقی‌مانده را از زندان آزاد ساخت. بدین ترتیب جریان حقیقی این محاکمه فرمایشی روشن شد و قضات و شاهدان دورغین آن رسوا گشتند. در سال ۱۸۸۸ «فدراسیون آمریکایی کار» که جای‌گزین «فدراسیون سندیکاها صنعتی و تجارتي» شده بود تصمیم گرفت مبارزه برای دستیابی به ۸ ساعت کار عادی روزانه را از سر گیرد. اما این بار رهبری فدراسیون با اعتصاب عمومی مخالف بود و پیشنهاد کرد که هر سال یکی از فدراسیون‌ها دست به اعتصاب بزند. برای اول ماه مه ۱۸۹۰ قرار شد که فدراسیون نیرومند درودگران

اعتصاب کند و این اعتصاب تا دستیابی به ۸ ساعت کار ادامه یابد. اما تصمیم کنگره پاریس در سال ۱۸۸۹ راجع به تظاهرات بین‌المللی اول ماه مه، برنامه‌های این فدراسیون را به هم ریخت زیرا رهبری آن می‌کوشید سندیکا‌های آمریکایی را از جنبش سوسیالیستی جدا نگاه‌دارد. به همین علت با وجود موفقیت درودگران در سال ۱۸۹۰ و دستیابی به ۸ ساعت کار، «فدراسیون آمریکایی کار» تجدید اعتصاب در اول ماه مه سال بعد را لغو کرد و با روش‌های دیگری مبارزه برای ۸ ساعت کار عادی روزانه را ادامه داد. این شرح مختصری بود از مبارزات سندیکا‌های آمریکایی در رابطه با کاهش ساعت کار و همچنین شرح واقعه‌ی شیکاگو. همان‌طور که گفته شد، در این جنبش، روز اول ماه مه ۱۸۸۶ که به صورت تظاهرات باشکوهی تجلی می‌کرد، مبداء یک حرکت بود

حال ببینیم چگونه این روز به عنوان روز همبستگی زحمتکشان سراسر جهان تعیین شد.

قبلاً توضیح این مسله لازم است که از سال ۱۸۸۰ به بعد در کنگره‌های سوسیالیستی کم‌کم این فکر نضج می‌گرفت که کارگران باید خاطرات مشترک خود با بورژوازی را که به دوره‌ی مبارزه مشترک علیه رژیم فئودالی مربوط می‌شد کنار بگذارند و جشن‌های خاص خود را داشته باشند. این فکر نقش موثری در تصمیم کنگره پاریس در باره‌ی تعیین یک روز ویژه زحمتکشان، داشته است. قبل از این که به شرح کنگره تاریخی پاریس بپردازیم ضرورت دارد به کنگره لندن که در سال ۱۸۸۸ تشکیل شد نیز اشاره بکنیم زیرا طی این کنگره بود که هیئت نمایندگی بلژیک قطعنامه‌ی پیشنهاد کرد که در آن برای نخستین بار فکر برگزاری یک تظاهرات بین‌المللی در اولین یک‌شنبه ماه مه پیش کشیده شد.

ج- کنگره لندن (۱۸۸۸)

تدارک این کنگره به‌عهده‌ی اتحادیه‌های صنفی انگلستان بود و شرایطی که جهت پذیرش در کنگره از جانب این اتحادیه‌ها تعیین شده بود آن‌چنان بود که عملاً نمایندگان آلمان، اتریش و روسیه قادر به شرکت در آن نبودند. در این شرایط پیش‌بینی شده بود که تنها نمایندگان انتخاب شده به‌طور رسمی و علنی از جانب انجمن‌های صنفی حق شرکت در کنگره را داشتند و به‌علاوه باید ثابت می‌شد که هزینه سفر آن‌ها به‌وسیله انجمن گردآوری شده است. آلمانی‌ها و اتریشی‌ها در آن زمان تحت شرایط وضع فوق‌العاده به‌سر می‌بردند که فقط سازمان‌های سندیکایی محلی را مجاز می‌شمرد و در روسیه جنبش‌های کارگری غیرقانونی بودند و بنابراین نمی‌توانستند در کنگره شرکت کنند. با توجه به این مسأله تعداد زیادی از نمایندگان گرایش‌های انقلابی کشورهای دیگر از شرکت در کنگره سر باز زدند. با وجود این کنگره از ششم تا دهم نوامبر ۱۸۸۸ تشکیل شد. دستور کار آن که به عمد دوپهلوی بود از ۴ ماده تشکیل می‌شد:

۱. موثرترین طرق از میان برداشتن موانعی که در خارج سد راه تشکل آزادانه زحمتکشان است.
۲. بهترین طرق همکاری میان زحمتکشان کشورهای مختلف.
۳. طرق محدود ساختن تولید زیاده از حد به وسیله کاهش ساعات کار.

در واقع کنگره از یک‌سو مسأله احیای بین‌الملل (نکات ۲ و ۱) و از سوی دیگر این مسأله که مبارزه باید در عرصه اقتصادی انجام پذیرد یا در صحنه‌ی سیاسی (نکات ۳ و ۴) را می‌بایست بررسی کند. مسأله‌ی دوم مسأله بسیار مهمی بود که جنبش انقلابی آن دوره را تجزیه کرده بود. اکثر نمایندگان اتحادیه‌های صنفی انگلستان صرفاً طرفدار مبارزه در عرصه اقتصادی بودند و این امر موجب می‌شد که آرای آن‌ها با آرای آنارشیست‌های حاضر در کنگره در هم آمیخته شود. اما با وجود این که نمایندگان گرایش‌های انقلابی کنگره را تحریم کرده بودند، نمایندگان جنبش‌های سایر کشورها، به‌جز برخی آنارشیست‌ها، به‌طور مداوم با همکاران محافظه‌کار انگلیسی خود در تضاد بودند. در این کنگره یکی از نمایندگان بلژیک به نام «انسِل» چنین گفت: «کنگره‌ای که ما در آن شرکت کرده‌ایم نشان می‌دهد که بین‌الملل (انترناسیونال) وجود دارد و اگر کارگران بخواهند دوام خواهد یافت. چه باید کرد؟ باید روحیه‌ی اشرافی را که هنوز در طبقه‌ی کارگر وجود دارد از میان برداشت. چه‌گونه می‌توان ناآگاهی کارگران را نسبت به اتحادیه‌ها از بین برد؟ کار ساده‌ای است. اتحادیه‌های کارگری انگلستان و آمریکا باید به تمام کارگران نشان دهند هرچا که اتحادیه‌های صنفی نیرومندتر و هرچا که آزادی سیاسی بیش‌تر است کارگران از وضع بهتری برخوردارند. هم‌چنین باید به آن‌ها نشان داد که هدف و پرچم کارگران انگلیسی، فرانسوی و آلمانی یکی است. باید به انگلیسی‌ها نشان داد که سرمایه‌داران انگلیسی در فرانسه کارخانه تأسیس خواهند کرد زیرا در آن‌جا مزدها پایین‌تر است و سرمایه‌داران فرانسوی هم در پروس دست به ایجاد کارخانه خواهند زد زیرا در آن‌جا مزدها کم‌تر است، حتی اگر این کار، فرانسوی‌ها و پروس‌ها را به جان هم بیاندازد. طبقه‌ی کارگر با مسأله‌ی دیگری نیز روبروست و آن روحیه‌ی نابرابری است که در میان کارگران وجود دارد. یک کارگر نباید تصور کند که چون کار ظرفی انجام می‌دهد و یا چون به‌جای گل با طلا سروکار دارد در مقام بالاتری قرار گرفته است. باید با طبقات در میان طبقه‌ی کارگر مبارزه کرد.

بالاخره چگونه می‌توان دولت‌های مرتجع را وادار به تسلیم کرد؟ با برگزاری تظاهرات همبستگی کارگری جهانی مکرر. باید این نیروی زنده‌ی عظیم بین‌الملل را به آن‌ها نشان داد. من پیشنهاد می‌کنم که به عنوان نخستین اقدام، کنگره تصمیم بگیرد که در اولین یک‌شنبه‌ی ماه مه

۱۸۸۹ در یک زمان و با شعارهای واحد در کشورهایی که آزادی اجتماعات وجود دارد تظاهراتی به نفع آزادی اجتماعات در کشورهایی که این آزادی وجود ندارد، برگزار شود. انگلستان، سوئیس، فرانسه، هلند، بلژیک و آمریکا دولت‌های خود را وادار سازند که از طریق دیپلماتیک به نفع کشورهایی که در آن‌ها آزادی اجتماعات وجود ندارد، دخالت کنند. در عین حال، کارگران کشورهایی که در آن‌ها آزادی تظاهرات وجود ندارد، مجامعی تشکیل دهند، طومار جمع‌آوری کنند و از این طریق به حکام خود نشان دهند که مقاومت در برابر آزادی و مبارزه با بین‌الملل چه خطراتی در بردارد. بین‌الملل مانند مد دریا بالا می‌آید اما نه برای این که دنیا را به کام خود فرو برد بلکه می‌خواهد به طبقه‌ی کارگر آزادی و حیثیتش را بازپس دهد. »

آنچه گفته شد در حقیقت قسمت هفتم قطعنامه پیشنهادی نمایندگان جنبش کارگران بلژیک بود که به علت تعدد قطعنامه‌های پیشنهادی (۱۳ قطعنامه) به رأی گذاشته نشد. در این کنگره دو پیشنهاد قطعنامه، مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. اولی که توسط انگلیسی‌ها پیشنهاد شده بود تنها متشکل ساختن سازمان‌های حرفه‌ای را توصیه می‌کرد و در واقع تنها مبارزه در عرصه‌ی اقتصادی را پیش می‌کشید. دومی که از جانب اکثریت نمایندگان فرانسوی پیشنهاد شده بود، مبارزه را هم در عرصه‌ی اقتصادی (تشکیل سندیکا و بنگاه‌های کاریابی) و هم در صحنه‌ی سیاسی (تشکیل احزاب طبقاتی) مطرح می‌ساخت. بحث شدیدی بر سر این دو قطعنامه در گرفت. «آنسل» بلژیکی از قطعنامه‌ی پیشنهادی فرانسوی‌ها پشتیبانی کرد و چنین گفت :

... «باید به انگلیسی‌ها نشان داد که در حال حاضر اشتباه می‌کنند. وجود اتحادیه‌های صنفی بسیار خوب است و سازماندهی آن‌ها قابل تحسین ولی اعضای این اتحادیه‌ها باید آینده تاریک را مد نظر قرار دهند. ثروت‌ها دیگر افزایش نمی‌یابند و سرمایه‌داری در رشد محتوم خود آن‌ها را هم مثل بقیه چیزها خواهد بلعید. من به طرفداران اتحادیه‌های صنفی می‌گویم که شما خیلی کار کرده‌اید ولی اگر بخواهید تنها در عرصه اقتصادی علیه سرمایه مبارزه کنید، شکست خواهید خورد زیرا سرمایه خیلی نیرومند است. اگر شما خواهان آزادی اقتصادی توأم با آزادی سیاسی هستید، با زحمت‌کشان سایر کشورها متحد شوید زیرا آن‌ها می‌خواهند طبقه کارگر را بر بانک‌ها، بر کارخانه‌ها، بر ارتش و بر جامعه حاکم سازند». قطعنامه پیشنهادی نمایندگان فرانسوی که در آن مبارزه زحمت‌کشان در عرصه اقتصادی و سیاسی توأم مورد توجه قرار گرفته بود رأی بیش‌تری به دست آورد و به تصویب رسید .

کنگره تاریخی پاریس (۱۸۸۹)

در حقیقت در اول ماه ژوئیه ۱۸۸۹ دو کنگره در پاریس تشکیل شد. کنگره اول را جناح رفرمیستی جنبش سوسیالیستی فرانسه «هوآدار آله‌مان» تشکیل داد و تعداد شرکت کنندگان خارجی آن کم بود. این کنگره بیش‌تر جنبه صنفی داشت. کنگره دوم به دعوت جناح «انقلابی» جنبش سوسیالیستی فرانسه برگزار شد و ۳۹۱ نماینده از ۲۱ کشور در آن شرکت کردند. کنگره تاریخی پاریس که طی آن قطعنامه مربوط به برگزاری مراسم اول ماه مه به تصویب رسید همین کنگره دومی است. همان‌طور که در قسمت‌های پیشین اشاره کردیم، در سال ۱۸۸۹ نمایشگاه بین‌المللی پاریس نیز برگزار می‌شد. به همین علت در مقدمه دستور کار کنگره جنبش بین‌المللی کارگری پاریس که قبلاً در لاهه (هلند) تنظیم شده بود، چنین آمده بود:

«طبقه‌ی سرمایه‌دار از ثروتمندان و قدرتمندان دعوت کرده است که به این‌جا بیایند و در این نمایشگاه جهانی حاصل کار زحمت‌کشانی را تحسین کنند که در میان عظیم‌ترین ثروت‌هایی که جامعه بشری تا کنون به خود ندیده محکوم به فقر هستند. ما سوسیالیست‌ها که هدفمان آزادی کار، از میان رفتن مزدوری و ایجاد نظامی است که در آن همه، صرف‌نظر از جنس و ملیت، حقی از کار مشترک داشته باشند، در ۱۴ ژوئیه در پاریس با تولیدکنندگان وعده ملاقات خواهیم داشت، کارگران همه‌ی کشورها متحد شوید.»

کنگره بین‌المللی کارگری سوسیالیستی پاریس با توجه به این‌که: ارتش دایمی یا نیروی مسلح در خدمت طبقه‌ی حاکمه، نفی هرگونه رژیم دموکراتیک و جمهوری، بازوی نظامی رژیم‌های سلطنتی یا اولیگارشی سرمایه‌داری و وسیله‌ی کودتاهای ارتجاعی و سرکوب‌گر است؛ با توجه به اینکه ارتش دایمی نتیجه و علت جنگ‌های تجاوزکارانه و خطر دایم درگیری‌های بین‌المللی و ارگان سیاست‌های تهاجمی است، این سیاست تهاجمی باید جای خود را به یک سیاست دفاعی و صلح‌جویانه بدهد و آموزش نظامی و تسلیح مردم جهت حفظ استقلال و آزادی‌ها و نه برای غارت و فتوحات استعماری، باید جای‌گزین ارتش دایمی شود؛

تاریخ پیدایش اول ماه مه ؛ روز جهانی کارگر

در دستور کار کنگره ۴ مسأله عمده مطرح بود:

۱. قوانین بین‌المللی کار، مقررات قانونی مربوط به مدت کار روزانه، کار روز، کار شب، کار در روزهای تعطیل، کار بزرگسالان، کار زنان و بالاخره کار اطفال.

۲. بازرسی از کارگاه‌های بزرگ و کوچک صنعتی و همچنین بازرسی از کارگاه‌های خانگی.

۳. طرق نیل به این خواسته‌ها.

۴. حذف ارتش دایمی و مسلح کردن خلق.

طبق روال معمول کنگره ملی، ابتدا هیئت‌های نمایندگی مختلف گزارش‌های خود را ارایه کردند و به علت تعداد زیاد شرکت کننده وقت زیادی صرف این کار شد. بالاخره در روز آخر نوبت به قطعنامه ملی رسید. دبیرخانه کنگره پیشنهاد کرد که به علت کمی وقت ابتدا قطعنامه ملی به رأی گذاشته شود و سپس بحث پیرامون آن‌ها صورت گیرد و در صورت لزوم اصلاح شود. برخی از شرکت کنندگان نسبت به این روش اعتراض کردند ولی اکثریت با این پیشنهاد موافقت کرد. نظر به اهمیت این قطعنامه‌ها متن کامل آن در زیر ارایه خواهد شد. اهمیت این قطعنامه‌ها از آنجا ناشی می‌شود که از یک سو خلاصه‌ای از مسایل مورد توجه سوسیالیست‌های مارکسیست را در سحرگاه تشکیل جنبش کارگری تشکیل می‌دهد و براین پایه‌هاست که جنبش سوسیالیستی، دوران فرقه‌گرایی را سپری می‌کند و به یک جنبش توده‌ای مبدل می‌گردد. و از سوی دیگر مفهوم قطعنامه مربوط به تظاهرات اول ماه مه، تنها با توجه به سایر قطعنامه‌ها نمایان می‌گردد. از ۴ قطعنامه، دو تا مربوط به اهداف کلی و دوتای دیگر مربوط به «طرق» نیل به این اهداف بودند. به جز ضرورت سازمان‌دهی و تشکیل طبقه‌ی کارگر در احزاب و سندیکاها که شرط لازم هر عملی به‌شمار می‌رود، عملاً فقط دو اقدام فوری پیش‌بینی شده بود. یکی انتشار یک نشریه‌ی ویژه‌ی مطالعه و بررسی تئوریک مسایل مربوط به ۸ ساعت کار عادی روزانه و دومی برگزاری تظاهرات بین‌المللی. نشریه منتشر شد و نفوذ اندکی یافت. تظاهرات اول ماه مه نیز به حقیقت پیوست اما اثر آن به‌نظر همه فوق‌العاده شد.

اینک متن کامل چهار قطعنامه مصوبه‌ی کنگره‌ی پاریس به ترتیب تصویب:

مسأله‌ی چهارم- حذف ارتش‌های دایمی و مسلح کردن تمامی خلق.

کنگره بین‌المللی کارگری سوسیالیستی پاریس با توجه به این که:

ارتش دایمی یا نیروی مسلح در خدمت طبقه‌ی حاکمه، نفی هرگونه رژیم دموکراتیک و جمهوری، بازوی نظامی رژیم‌های سلطنتی یا اولیگارشی سرمایه‌داری و وسیله‌ی کودتاهای ارتجاعی و سرکوب‌گر است؛

با توجه به این که ارتش دایمی نتیجه و علت جنگ‌های تجاوزکارانه و خطر دایم درگیری‌های بین‌المللی و ارگان سیاست‌های تهاجمی است، این سیاست تهاجمی باید جای خود را به یک سیاست دفاعی و صلح‌جویانه بدهد و آموزش نظامی و تسلیح مردم جهت حفظ استقلال و آزادی‌ها و نه برای غارت و فتوحات استعماری، باید جای‌گزین ارتش دایمی شود؛

با توجه به این که ارتش دایمی همان گونه که تاریخ نشان داده است، علت جنگ‌های متعدد بوده و قادر به دفاع از یک کشور علیه اعتلاfi از نیروهای نظامی نیرومندتر نیست و شکست این ارتش، کشور را بازبچه‌ی دست فاتحین می‌سازد. در صورتی که ملت آماده شده، سازمان یافته و مسلح، در مقابل هجوم خارجی شکست‌ناپذیر است؛

با توجه به این که ارتش دایمی زندگی مدنی را از هم می‌پاشد و جوانان هر ملت را در دوره و آموزش حرفه‌ای، تحصیل و حداکثر فعالیت، به سربازخانه‌ها می‌فرستد و روحیه‌ی آنان را درهم می‌شکند؛ به این ترتیب کار، علم و هنر بی‌حاصل شده و جلوی رشد آن سد می‌گردد، زندگی شهروندی، فرد و خانواده و رشد آن لطمه می‌خورد؛

در صورتی که با ارتش واقعاً ملی یعنی ملت مسلح، شهروندان به رشد استعدادهای خود در زندگی ملی ادامه می‌دهند و به وظایف نظامی خود به عنوان یکی از جنبه‌های شهروندی عمل می‌کنند؛

با توجه به این که ارتش دایمی از طریق هزینه‌های فزاینده دیون مربوط به جنگ که به‌وسیله‌ی مالیات‌ها و قرضه‌ها تأمین می‌شود، موجب فقر و ویرانی است:

کنگره، طرح‌های جنگ‌طلبانه‌ی حاکمین را رد می‌کند،

صلح را شرط نخست و ضروری آزادی کارگران می‌داند،

و حذف ارتش‌های دایمی و تسلیح عمومی مردم را بر پایه‌های زیر درخواست می‌کند :

ارتش ملی یعنی ملت مسلح آموزش نظامی دیده از کلیه‌ی شهروندان تندرست تشکیل می‌شود که براساس منطقه‌ای سازمان یافته به‌طوری که هر شخص و هر بخش، گردان مسلح خود را داشته باشد. این نیروها از شهروندانی تشکیل خواهد شد که یک‌دیگر را می‌شناسند، مسلح و مجهزند و ظرف بیست و چهار ساعت می‌توانند آماده‌ی حرکت برای نبرد شوند. هر کس تفنگ و تجهیزات خود را برای دفاع از آزادی‌های عمومی و امنیت ملی در خانه نگاه خواهد داشت.

به‌علاوه کنگره اعلام می‌کند که جنگ، این محصول شوم شرایط اقتصادی کنونی تنها با از میان رفتن نظام سرمایه‌داری، آزادی کار و پیروزی بین‌المللی سوسیالیسم از صحنه‌ی جهان محو خواهد شد. این قطعنامه به اتفاق آراء به‌جز آرای هفت آنارشیست به تصویب رسید .

مسأله‌ی سوم - طرق نیل به خواسته‌ها (لازم به تذکر است که خواسته‌ها در قطعنامه‌ی اول برشمرده خواهد شد). کنگره‌ی بین‌المللی کارگری سوسیالیستی پاریس، از سازمان‌های کارگری و احزاب سوسیالیستی کلیه‌ی کشورها دعوت می‌کند که فوراً دست‌به‌کار شوند و از کلیه‌ی طرق ممکن (تشکیل جلسات، روزنامه، جمع‌آوری امضاء، تظاهرات و غیره) دولت‌های خود را مجبور سازند که:

۱- به کنفرانس بین‌الدولی «برن» Berne که توسط دولت سوئیس پیشنهاد شده پیوندند .

۲- در این کنفرانس از قطعنامه‌های مصوبه‌ی کنگره‌ی بین‌المللی پاریس پشتیبانی کنند .

در کلیه‌ی کشورهایی که نمایندگان سوسیالیسم وجود دارند، این نمایندگان باید در شورا‌های شهری و در مجالس قانون‌گذاری، مسایل مطروحه در قطعنامه‌های کنگره‌ی پاریس را مطرح سازند. در کلیه‌ی انتخابات چه در انتخابات شورا‌های شهری، چه در انتخابات مجالس قانون‌گذاری، این قطعنامه‌ها باید در برنامه‌ی کاندیداهای سوسیالیست گنجانیده شود. در رابطه با قوانین بین‌المللی کار که طرح آن توسط جمهوری سوئیس پیشنهاد شده، یک کمیسیون اجرایی جهت قطعنامه‌های کنگره‌ی پاریس ایجاد می‌شود. این کمیسیون که ۵ عضو خواهد داشت، وظیفه دارد که نظریات سازمان‌های کارگری و احزاب سوسیالیستی اروپا و آمریکا را راجع به مبانی ضروری حمایت بین‌المللی از کار، مستقیماً به اطلاع کنفرانس «برن» برساند. همچنین به این کمیسیون اختیار داده می‌شود که کنگره‌ی بین‌المللی کارگری بعدی را دعوت کند. این کنگره در یکی از شهرهای سوئیس یا بلژیک که بعداً محل آن تعیین خواهد شد تشکیل خواهد گردید. با همکاری احزاب سوسیالیستی شرکت‌کننده در کنگره‌ی پاریس، هفته‌نامه‌ای به نام «هشت ساعت کار» منتشر خواهد شد که وظیفه‌ی آن متمرکز ساختن اطلاعات راجع به حرکت‌های مربوط به کاهش قانون ساعات کار در کشورهای مختلف خواهد بود .

این قطعنامه نیز به تصویب رسید.

مسایل اول و دوم- قوانین بین‌المللی کار- مقررات قانونی مربوط به ساعات کار- کار روزانه، کار شب- کار در روزهای تعطیل- کار بزرگسالان- کار زنان- کار کودکان. بازرسی از کارگاه‌های کوچک خانگی. کنگره بین‌المللی کارگری پاریس پس از اعلام این مطلب که رهایی کار و بشریت تنها از طریق اقدامات بین‌المللی پروتاریای متشکل در حزب طبقه خود و دستیابی به قدرت سیاسی جهت سلب مالکیت از طبقه سرمایه‌داران و تملک اجتماعی وسایل تولید امکان‌پذیر است، با توجه به این که تولید سرمایه‌داری طی رشد سریع خود کشورها را یکی پس از دیگری در کام خود فرو می‌برد، با توجه به این که گسترش تولید سرمایه‌داری متضمن بهره‌کشی روزافزون طبقه‌ی کارگر توسط بورژوازی است، با توجه به این که این بهره‌کشی شدید، سرکوب سیاسی، بردگی اقتصادی و انحطاط جسمی و روحی طبقه کارگر را به همراه دارد. بنابراین با توجه به این که وظیفه‌ی زحمت‌کشان همه‌ی کشورها است که با هر وسیله‌ای که در اختیار دارند، علیه این سازمان اجتماعی که آنان را زیر فشار خود خرد می‌کند و در عین حال شکوفایی آزاده‌ی بشریت را مورد تهدید قرار می‌دهد، به مبارزه برخیزند. اما از سوی دیگر قبل از هر چیز باید با عمل کرد ویرانگر نظام اقتصادی حاضر مبارزه کرد؛ بنابراین به نظر کنگره، تصویب قوانین حمایت‌کننده واقعی کار در کشورهایی که تولید سرمایه‌داری بی‌داد می‌کند از ضرورت مطلق برخوردار است. کنگره موارد زیر را به عنوان اساسی‌ترین قوانین خواستار است :

الف- محدود کردن ساعات کار عادی روزانه به حداکثر ۸ ساعت برای بزرگسالان .

ب- ممنوعیت کار اطفال کمتر از ۱۴ سال. از ۱۴ تا ۱۸ سالگی، ساعات کار برای دختران و پسران به ۶ ساعت کار روزانه محدود شود .

ج- حذف کار شب به‌جز در آن رشته‌های صنعتی که نوع کارخانه نیازمند به کار مداوم باشد .

د- ممنوعیت کار زنان در رشته‌هایی که به‌ویژه اثر سوء بر ساختمان جسمانی زنان دارد .

ه- حذف کار شبانه زنان و کارگران کمتر از ۱۸ سال .

و- استراحت پشت سرهم ۳۶ ساعت در هفته برای همه‌ی زحمت‌کشان .

ز - ممنوعیت برخی صنایع و برخی روش‌های تولید که مضر به حال زحمت‌کشان است .

ح- لغو چانه‌زنی در مورد مزدها .

ط- حذف پرداخت مزد جنسی و تعاونی‌های کارفرما .

ی- حذف دفاتر کاریابی .

ک- بازرسی از کلیه کارگاه‌ها و مؤسسات صنعتی و حتی کارگاه‌های خانگی به وسیله‌ی بازرسان دولت که لااقل نیمی از آن‌ها توسط کارگران انتخاب شده باشد .

کنگره هم‌چنین اعلام می‌دارد که کارگران باید زنان کارگر را با حقوق برابر در صفوف خود بپذیرند و بر اصل «برای کار مساوی مزد مساوی صرف‌نظر از جنس و ملیت کارگر» پافشاری کنند. بدین منظور و هم‌چنین برای رهایی کامل پرولتاریا، کنگره اعتقاد دارد که سازمان‌یافتن زحمت‌کشان در کلیه سطوح اساسی است و در نتیجه خواستار آزادی مطلق اجتماعات است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این قطعنامه‌ها مسأله تظاهرات بزرگ بین‌المللی فراموش شده بود و همه‌ی شرکت‌کنندگان گمان می‌کردند که دستور کار کنگره خاتمه یافته است. در این هنگام، یکی از نمایندگان فرانسوی از جانب فدراسیون سندیکاها و گروه‌های صنفی فرانسه پیشنهاد کرد که تظاهرات بزرگی برای پشتیبانی از قطعنامه‌های مصوبه کنگره برپا شود. پیشنهاد او چنین بود :

ح - تظاهرات بین‌المللی اول ماه مه ۱۸۹۰

تظاهرات بزرگ بین‌المللی در تاریخ معینی برپا خواهد شد به طوری که در کلیه کشورها و در تمام شهرها در یک روز مورد توافق، زحمت‌کشان مقامات دولتی را برای کاهش قانونی ساعات کار به ۸ ساعت و اجرای سایر قطعنامه‌های کنگره بین‌المللی پاریس زیر فشار قرار دهند. با توجه به این‌که فدراسیون آمریکایی کار در کنگره دسامبر ۱۸۸۸ خود در « سنت لوئیس » Saint- Louis تظاهرات مشابهی را برای روز اول ماه مه ۱۸۹۰ پیش‌بینی کرده، همین تاریخ برای برگزاری تظاهرات بین‌المللی تعیین می‌شود. زحمت‌کشان کشورهای مختلف این تظاهرات را با توجه به شرایط خاص کشور خود برگزار خواهند کرد. این قطعنامه که برحسب ملیت به رأی کلیه ملیت‌های شرکت‌کننده در کنگره به جز روس‌ها و بلژیکی‌ها به تصویب رسید. پس از تصویب این قطعنامه، چند قطعنامه فرعی نیز به تصویب رسید و در ساعت ۸/۳۰ بیستم ژوئیه ۱۸۸۹ ختم کنگره اعلام گردید. باید تظاهرات اول ماه مه را با موفقیت برگزار کرد.

در این شرایط بود که تصمیم مربوط به تظاهرات اول ماه مه اتخاذ گردید بدیهی است که اهمیت این تصمیم در ابتدای کار احساس نشد، زیرا تصویب قطعنامه جهت برگزاری تظاهرات کار آسانی است اما به اجرا درآوردن آن دشوار است. آنارشیست‌ها نمونه‌های بارزی از این امر را ارائه می‌کردند. آن‌ها در هر اجتماعی، در هر کنگره‌ای پیشنهادهایی ارائه می‌کردند که یکی از دیگری تحقق‌ناپذیرتر بود. اما اکثریت نمایندگان کنگره پاریس آنارشیست نبودند و به این لحاظ اگر متن قطعنامه را دقیقاً بررسی کنیم خصلت احتیاط‌آمیز آن نمایان می‌گردد .

۱- تظاهرات بزرگ بین‌المللی برگزار خواهد شد : واژه «تظاهرات کلی است و اعتصاب یا میتینگ و حتی جمع‌آوری اعضاء را دربر می‌گیرد .

۲- روز اول ماه مه ۱۸۹۰ (جهت برگزاری تظاهرات) انتخاب شده است: روز اول ماه مه در سال ۱۸۹۰ یک روز پنج‌شنبه بود. بنابراین در این روز می‌شد کار را تعطیل کرد اما اجباری در کار نبود. زیرا پس از خاتمه کار و عصر آن روز هم می‌شد مراسم را برگزار کرد .

۳- زحمت‌کشان این تظاهرات را با توجه به شرایط خاص کشور خود برگزار خواهند کرد. این قسمت بنا به تقاضای نمایندگان آلمان به قطعنامه اضافه شد زیرا همان‌طور که قبلاً گفتیم در آن زمان مقررات فوق‌العاده در آلمان حکم‌فرما بود، و قرار بود این مقررات در ۳۰ سپتامبر ۱۸۹۰ لغو گردد. از این نظر هیئت نمایندگی آلمان بیم داشت که اعتصاب در اول ماه مه موجب تمدید وضع فوق‌العاده شود .

۴- تبلیغاتی که برای اول ماه مه ۱۸۹۰ صورت گرفت حول محور دستیابی به ۸ ساعت کار بود و عملاً نیز بسیج توده‌ها حول یک مسأله معین آسان‌تر از بسیج آن‌ها در رابطه با تعداد زیادی خواسته است. اما متن قطعنامه به خوبی نشان می‌دهد که هدف از این تظاهرات زیر فشار قرار دادن مقامات دولتی برای کاهش دادن قانونی ساعات کار عادی روزانه و هم‌چنین به اجرا درآوردن سایر قطعنامه‌های کنگره بود که استخوان‌بندی قوانین کار را تشکیل می‌داد .

۵- نکته‌ای که امروز فراموش شده ولی در آن دوران از اهمیت خاصی برخوردار بود همین زیر فشار قراردادن مقامات دولتی برای تصویب قوانین کار بود. در جنبش کارگری در باره‌ی این موضوع، دو گرایش متضاد وجود داشت :

الف- کسانی که اساساً خواستار زیر فشار قرار دادن مقامات دولتی بودند و طرفدار تشکیل احزاب کارگری متشکل (مارکسیست‌ها به ویژه در این گروه بودند)

ب- کسانی که فایده‌ی اقدام سیاسی را انکار می‌کردند و تنها به اقدامات در زمینه‌ی اقتصادی اعتماد داشتند و به این لحاظ به تصویب قوانین کار رغبتی نشان نمی‌دادند (آنارشئیست‌ها و سندیکالیست‌های محافظه‌کار) بودند .

کنگره‌ی پاریس از میان این دو گرایش اولی را انتخاب کرد و بدین ترتیب جنبش کارگری را در جهت مورد نظر مارکسیست‌ها سوق داد .

در قطعنامه هم‌چنین به « جنبش مشابهی که در اول ماه مه ۱۸۹۰ به وسیله‌ی سندیکاهای آمریکایی پیش‌بینی شده » اشاره شده بود. در حقیقت جنبش سندیکایی در آمریکا برای این تاریخ، مبارزه‌ای را تنها در عرصه‌ی اقتصادی پیش‌بینی کرده بود که مختص سندیکای درودگران بود. البته هدف، دستیابی به هشت ساعت کار بود اما در مجموع مختص بودن این حرکت به یک صنف و محدود بودن آن به عرصه‌ی اقتصادی نشان می‌دهد که با اهداف و روش‌های مورد نظر کنگره پاریس مغایرت داشته است .

۶- مسأله‌ی دیگر این است که هیچ‌گاه تظاهرات اول ماه مه به عنوان جشن کار معرفی نشد. تظاهراتی برای اول ماه مه ۱۸۹۰ پیش‌بینی شده بود و صحبت از تجدید آن در سال‌های بعد نبود. طی تدارک تظاهرات بود که بعضی از سازمان‌های ملی به آن خصلت جشن کار دادند. این کار شاید برای این بود که به مقامات دولتی اطمینانی بدهند و شاید هم بعضی‌ها فکر برگزاری جشن کار را پسندیدند .

این‌ها نکاتی بود در باره‌ی قطعنامه‌ی کنگره پاریس در رابطه با برگزاری اول ماه مه ۱۸۹۰ . باید باز هم این نکته را متذکر شویم که در آن زمان هیچ کس تصور نمی‌کرد که در اول ماه مه ۱۸۹۰ چه شوری در دنیا به پا خواهد شد .

خ- نخستین سال برگزاری روز اول ماه مه

در نخستین سال برگزاری جشن اول ماه مه، در آلمان علی‌رغم تهدیدهای کارفرمایان، هزاران کارگر در این مراسم شرکت کردند. در اتریش ۱۵۰۰۰۰ نفر، در انگلستان حدود نیم میلیون نفر، در بلژیک ۱۰۰۰۰۰ نفر، در مادرید اسپانیا ۲۰۰۰۰ نفر، در استکهلم ۱۰۰۰۰۰ نفر، در نیویورک ۲۰۰۰۰ و در هاوانا ۲۰۰۰۰ نفر در تظاهرات کارگری شرکت کردند. در فرانسه، روسیه، لهستان، پرتغال و بسیاری کشورهای دیگر پلیس و کارفرمایان از برگزاری روز اول ماه مه جلوگیری کردند .

فردریک انگلس، انقلابی برجسته، مقدمه‌ی دوم مانیفست حزب کمونیست را در اول ماه مه ۱۸۹۰ با این جملات به پایان برد :

« هم اکنون که این سطور را می‌نویسم، پرولتاریای اروپا و آمریکا، نیروی مبارزاتی خود را به‌نمایش گذاشته است و برای نخستین‌بار هم‌چون یک سپاه، زیر یک درفش و برای تحقق هدفی معین و فوری، یعنی برقراری قانون ۸ ساعت کار در روز که نخستین‌بار در سال ۱۸۶۶ توسط انترناسیونال در ژنو و دیگر بار در سال ۱۸۸۹ توسط کنگره‌ی کارگران در پاریس اعلام شد ؛ گرد هم آمده است. نمایش مبارزاتی امروز به سرمایه‌داران و مالکین همه‌ی کشورها نشان می‌دهد که امروز پرولتاریای همه‌ی کشورهای جهان واقعاً متحدند. کاش مارکس اکنون زنده بود و واقعیت امروز را با چشمان خود می‌دید .»

پانویس

منبع: پیدایش اول ماه مه، بنگاه انتشاراتی کورتی، ترجمه: به. کاوه انتشارات ابوریحان ۱۳۶۰